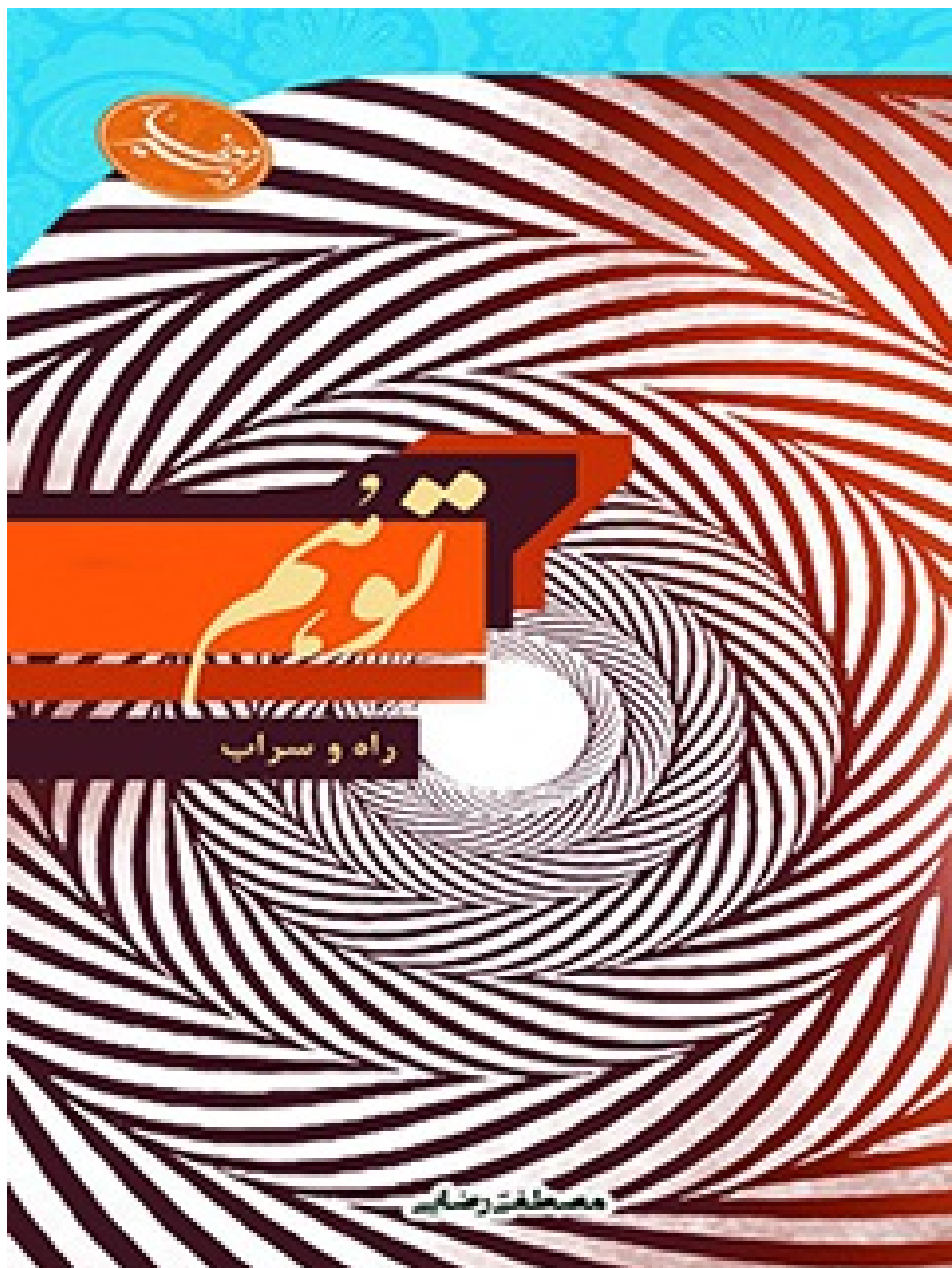


توهم
راه و سراب
مصطفی رضایی

بسم الله الرحمن الرحیم

توهم

نویسنده:

مصطفی رضایی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

توهم

مشخصات کتاب

سرشناسه:رضایی، مصطفی، ۱۳۷۱ -

عنوان و نام پدیدآور:توهم/مولف مصطفی رضایی.

مشخصات نشر:قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۳۲ ص.؛ ۹/۵×۱۹س م.

شابک:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۴۳-۹

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:داستان های فارسی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره:۱۳۹۳ ۹ت۲۲۱۷ض/۸۳۴۵ PIR

رده بندی دیویی:۸فا۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۹۴۵۷۳

ص: ۱

راه و سراب

بسم الله الرحمن الرحیم

ص: ۲

توهم

راه و سراب

مؤلف: مصطفی رضایی

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

ویراستار: سیده زیتون هاشمی

صفحه آرا: داوود هزاره

طراح جلد: امیر تدین

نوبت چاپ: اول- پاییز ۱۳۹۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۴۳-۹

شمارگان: هزار نسخه

قیمت: ۸۰۰ تومان

قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ پ: ۲۶/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱(داخلی ۱۱۷و۱۱۶))/۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس:۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۷۴۴۲۷۳

تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ:۳۵۵۱۵۶۵۵

www.mahdi۳۱۳.com

www.mahdaviat.ir

info@mahdaviat.ir

Entesharatbonyad@chmail.ir

«توهم»

راه و سراب

مصطفی رضایی

ص: ۴

بسم الله الرحمن الرحیم

ساعت نُه شب است؛ شمال شهر، باغی بزرگ با شبکه اطلاعاتی و حفاظتی...

دوربین های پیشرفته در حال فیلم برداری از مراسم اند. شاید برنامه به صورت مستقیم از شبکه های بین المللی پخش می شود.

چند نفر هم به صورت ناشناس در اطراف باغ قدم می زنند. بین افراد داخل و گروه بیرون، هماهنگی کاملی برقرار است.

تعـداد زیادی از دخترها و پسـرها به صورتی خاص به این برنامه دعوت شـده اند. شاید بار اوّل هزینه ای پرداخته نشود، اما این طور که معلوم می شود، قرار است به ازای هر بـار شـرکت، هزینه هایی از آن ها گرفته شود. نکته جالب، خصوصـیت مشترک دعوت شدگان است؛ همه جوان اند و از خانواده پردرآمد!

قرار است انرژی های اضافی در این مراسم تخلیه شود و به آرامش برسـند. غصّه ها را فراموش کنند و بی خیال و سبک شوند! برای اثردهیِ بیشتر قرص هایی بین شرکت کنندگان تقسیم شده.

این قرصا کمک می کنه تا بزنی تو فاز بی خیالی. راحت می برتت توی فضا... کافیه چند تا از اونا رو بیاندازی بالا!

فلش های رنگارنگ، سرعت زیاد، صدایی که سقف و ستون ها را می لرزاند، همه و همه دست به دست هم داده تا هیچ کس اجازه فکر کردن نداشته باشد و حتی سؤالی هم برایش پیش نیاید. این جا باید سعی کرد که از موزیک عقب نماند و خسته نشد و حرکت دست و پاها و سر را کاملاً ـ با موسیقی و ریتم آن هماهنگ کرد! این جوری کلاس کار بالاتر می رودو بهتر خودت را نشان می دهی. طی چند روز می شوی، سرگروه تیم و بعد از آن حساب خاصّی رویت باز می کنند!

عجیب است که هیچ کس فکر نمی کند چرا این جا آمده و بعد از این چه بر سرش خواهد آمد و این هایی که دعوتش کرده اند چه کسانی هستند و چه منافعی داشتند که

این آدم هارا این جا جمع کردند؟ این دوربین هاچه چیزی ضبط می کنند و قرار است چه کار کنند؟ این قدر رقص و بالانس دسته جمعی و مخلوطِ دخترها و پسرها برای چیست و چرا هم پسرها و هم دخترها دعوت شده اند؟

بعد از چند ساعت، باید تلفات مجلس امشب را بیرون ببرند؛ به جای نامعلومی که هیچ کس بویی نبرد!

جمعیتِ به آرامش رسیده راه افتاده اند در خیابان ها و عربده می کشند. قهقهه و سوت و فحش از مزایای رقص درمانی و چاقوکشی و... از برکات فضایی شدن امشب است! خیابان، دریا، بیابان یا کوهستان، برای این هایکی است؛ همه اسکی می روند!

چشمانم می سوزند و دستانم توان ندارند. حالت سرگیجه و تهوّع دارم.

آقای الف زاده؟

بله بفرمایید.

پسر شما رو آوردن بیمارستان. حالش خوب نیست، سریع تر خودتون رو به این جا برسونید.

و تماس های مشابه دیگری با خانواده ها...

سلام آقای دکتر. الف زاده هستم. حال پسرم چطوره؟

متأسفانه پسرتون سکته مغزی شدیدی داشتند و الآن توی کُما هستند. به خاطر قرص هایی که استفاده کرده فشار

زیادی به دستگاه عصبی و تنفسی اش وارد شده. حالش وخیم تر از اون چیزیه که بشه تصوّر کرد.

قرص؟ کدوم قرص منظورتونه؟ بچه من قرصی استفاده نمی کرد.

قرص های روان گردان. بچه شما دیشب توی مراسم پارتی...

دو روز بعد، مراسم دفن و...

طبق آماری که اعلام شده، طی این چند روز، موارد متعددی به همین سرنوشت گرفتار شده اند.

رشته این داستان به هزاران سال قبل می رسد؛ وقتی که ابلیس قسم خورد: هیچ انسانی را راحت نمی گذارم، بر سر راه مستقیم می نشینم و از چهار سو به آن ها حمله ور می شوم.

فردای قیامت وقتی رهروانش با او روبه رو می شونـد و از عاقبتشان می نالنـد، او حکم به تبرئه خود می دهـد: من فقط شـما را دعوت می کردم و شـما هم استجابت می کردید. هیچ اجباری از جانب من بر شـما نبود. پس مرا ملامت نکنید؛ سـرزنش حق خودتان است.

روزی که پرده هـا کنـار می رود و هر کس می بینـد سـال هـا همنشـین آتش بوده و می سوخته؛ آن روز است که بـا حسـرت، بانـگ می آورد: «ای کـاش گِل می شـدم. ای کـاش فرصت داده می شـد برمی گشـتم و اعمالی می آوردم که صالـح و زیبا باشد.»

در همان روز آرزو می کند که ای کاش بین او و شـیطان فرسـنگ ها فاصـله بود؛ اما در کمال ناباوری، درهای بهشت به روی او بسته می شود.

به راستی چرا تا فرعون وار در نیل شقاوتمان غرق نشویم، به یاد بازگشت نمی افتیم. آن گاه که آب از همه طرف هجمه آورد و راه نفسمان بسته شد، فریاد می زنیم که ایمان آوردیم! امّا افسوس که دیر شده و جواب می رسد: الآن ایمان آوردی در حالی که تا قبل از این به هر چه خواستی پرداختی و به هر راهی که دوست داشتی، رفتی.

ما انسان هایی هستیم که تا خوشیم هیچ کس مثل خودمان نیست و طومارهای اخلاقی می پیچیم و انحراف ها را محکوم می کنیم؛ اما همین که اندکی فشار آمد، طومار عالم را در هم می پیچیم و روزِ خوش برای کسی نمی گذاریم، آسمان را به زمین و زمین را واژگون می کنیم، خدایی را

نمی شناسیم و به جای رحم کردن، به دیگران زخم می زنیم و با همه توان هر چه را که مانع آروزهایمان باشد، می کوبیم و لگدمال می کنیم؛ دیوانه وار عربده سرمی دهیم و همچو سگ های وحشی گلاویز می شویم؛ همه را از رسمیّت می اندازیم و اگر فرمانروایی نمرود را داشته باشیم، یک ابراهیم که هیچ، هزاران مثل او را در آتش هوایمان قربانی می کنیم و شعار محکومیت او را نیز سر می دهیم. ما همانیم که وقتی ثروت و شوکت قارون را می بینیم زیر لب از اعماق دل زمزمه می کنیم:

«ای کاش برای ما هم، از آنچه که به قارون داده شد مهیّا می شد!» پس از چند لحظه که عذاب نازل می شود و زمین او را

در دل خود می بلعد، سر شرمندگی به زیر انداخته و باز این گونه می گوییم: «وای! گویا کافران به رستگاری نمی رسند.»

هرچه می گذرد بیشتر در خواب فرو می رویم. هیچ صدایی یارای بیدار کردنمان را ندارد. بهار را زمستان و پاییز را تابستان می بینیم. باران را قحطی و سراب را آب می پنداریم. این چه توهّمی است که ما به آن مبتلاـ شده ایم و قصد وداع با او را نداریم! اصلاً فکر جدایی از او آزارمان می دهد. دست دوستی او را محکم فشرده ایم و زندگی بدون او را بی معنی می پنداریم.

بیاییم و ببینیم چگونه می شود با زیبایی ها، دلبری ها و آرزوهای واقعی خود لذت برد.

مثنوی هایی برای فیلم هایش انتخاب کرد:

چرا بستند راه آسمان را؟

چرا برداشتند این نردبان را؟

مرا اسب سپیدی بود روزی

شهادت را امیدی بود روزی

خدا، اسب سپیدم را که دزدید؟

شهادت را، امیدم را، که دزدید؟

سیّد وقتی این اشعار را می شنید در ماشین نشسته بود و می گریست. بچه های گروه که سید را خوب می شناختند، می دانستند که ناله ها و گریه هایش به خاطر جا ماندنش از قافله شهداست.

سیّد در خاطراتش نوشته بود:

«دوستی، شب عملیات به من گفت: کاش مدّعیان، این حسّ غریب را

درمی یافتند این وجد آسـمانی را که گویی همه ذرّات بدن انسان در شـعاع وصـلی رازآمیز، «عین لذت» شده اند؛ نه آن لذت که هر حیوانی که حواس پنج گانه اش از کار نیفتاده، است حس می کند؛ بلکه «ألذّ لذّات» رامی گفتم.عزیز من! مدّعیان را به خویشتن واگذار، خدا این حس را به هر کسی نمی بخشد.»

او رفت و شـهید شـد و من وقتی بالای جنازه خون آلودش نشسـته بودم. به یقین رسـیدم که شـهدا از دست نمی روند، بلکه به دست می آیند.

خدایا! چقدر فرق است بین کسی که با توهّم زندگی می کند و به وارونه دیدن خو گرفته و آن که می بیند هر آن چه هست.

خداوندا! رسول تو فرمود: «پروردگارا! اشیا را همان گونه که هستند به ما بنمایان.»

سال ها قبل از انقلاب با اتومبیل تصادف کرده بود و زنده ماندنش شبیه یک معجزه بود. می گفتند در آن حال بیهوشی، زیر لب می گفت: «امام زمان مرا نگه داشته است.»

چند سال پس از انقلاب، سید سیگارش را ترک کرد. دلیل این بود که می گفت: امام زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) در همه حال، ناظر بر اعمال و رفتار ما هستند. در این صورت، چه طور می توانم در حضور ایشان سیگار بکشم؟

هر آن کس که با نور باشد، پوچی توهّم و سیاهی را چه زیبا درک می کند. چه زیبا می بیند که بی نور نمی شود قدم برداشت؛ بی نور هر نگاهی به خطا می رود.

با نور بود و آرزو داشت غرق در نور برود. صدای انفجار مهیبی بلند شد و فریاد «یا قمر بنی هاشم»...

بچه ها برانکاردی از نبشی و لباس های به هم گره زده خود ساختند و برای جلوگیری از خونریزی بیشتر، با کمربند پاهای سیّد را بستند.

من اورکت او را درآوردم و با دلداری گفتم: «حاجی! چیزی نیست، الآن میریم عقب.»

سیّد با همان نگاه سوزانش گفت: «چی داری می گی؟ ما برای همین حرف ها اومدیم این جا!»

شرمنده شدم و خودم را خیلی کوچک دیدم.

او را به عقب بردیم. با حالت شکایت گفت:«منو بذارین زمین، بذارید همین جا شهید شم.»

وقتی با هلی کوپتر او رو به بیمارستان انتقال دادند، در همان آسمان، آسمانی شد و به نور پیوست.

لشکریان سپاه عشق کم بودند و زود رفتند؛ بازار عاشقی را زود یافتند و فرصت را غنیمت شمردند. می دیدند که اهل دنیا با خیال و توهّم، روزشان را به شب می رسانند، به کم راضی می شوند و ارزش خودشان را ناچیز می شمارند، خود را به هر بادی سپرده و با کوچک ترین اشاره با جان و دل می دوند؛ امّا گویا ندانسته اند که دنیا مار خوش خط و خالی است و نرمی پوستش دست را نوازش می دهد،ولی سمّ

زبانش، تن را نابود می کنـد. ندانسـتند زیبایی، خوشـی، لذت، آرامش و هر چه که شب و روز به دنبال آن می دوند، در خانه نور فراهم است؛ کافی است که آهنگ رفتن کنند؛ آهنگ رفتن با بال پرواز.

صبـح روز اوّل آذرماه **۱۳۵۹** در اقـدامی بی سـابقه، برای تقـدیر و تشـکر از شـجاعت ها و شـهامت های بی نظیر او در بیش از پنجاه مأموریت جنگی خطرناک، بلوار منتهی به منطقه هوایی شیراز را به نام او کردند و حواله یک قطعه زمین را به او دادند.

او درباره این مراسم این طورنوشته بود:

«غرور و شادی را در چشم های همسرم دیدم. خانواده ام نیز خوشحال بودند. حواله زمین را که دادند دستم، فقط به خاطر دل

همسرم گرفتم و به خاطر او و مردم که این همه محبت دارند و خوب اند. پشت تریبون رفتم؛ ولی همین که پایم به خانه رسید دیگر طاقت نیاوردم؛حواله را پاره کردم و به زمین ریختم. یعنی فکر می کنند ما پرواز می کنیم و می جنگیم تا شجاعت های ما را ببینند و به ما حواله خانه و زمین بدهند؟»

دوستش ادامه می داد:«می خواست درباره فردا حرف بزنیم. اصرار می کرد که اگر خدای نکرده اتفاقی افتاد و خواستی بپری بیرون، من رو ایجکت نکن. بعد از زدن هدف، اگر نشد ادامه بدهیم و هواپیما قابل کنترل نبود، می رویم توی یکی از ساختمان های بغداد.

مطمئن بودم از روی ترس این حرف را نمی زند؛ می داند چه می گوید.اصلاً کسی نبود که به این چیزها اعتنا کند. شجاع تر از این حرف ها بود. هر پرواز و مأموریتی که پیش می آمد، نه نمی گفت. توی نیروی هوایی رکورد داشت.سه ماه اوّل جنگ، بیش از شصت مأموریت انجام داده بود.

توی نامه همین مأموریت نوشته بود: نود درصد احتمال برگشت نیست.

خاطرات او، حکایت از راه ثابت او دارد؛ راهی که از سیاهی، توهّم، آتش و پلیدی جدا بود.

در تابستان ۱۳۶۱ صدام حسین برای برگزاری کنفرانس سران غیر متعهدها در بغداد پافشاری و تأکید داشت و چند ماه زودتر بنزهای تشریفات خریداری شده

برای اجلاس را در اتوبان های بغداد به نمایش گذاشت.

صبحگاه ۳۱ تیرماه، آخرین پرواز او بر فراز بغداد با E۳-f۴-۶۷۵۰ و بمباران پالایشگاه «الدوره» بود. او با نمایشی از عزّت و شجاعت، جنگنده شعله ورش را بر قلب دشمن فرود آورد تا خواب صدام را پریشان کند و میزبانی اجلاس سران غیرمتعهدها را از او بگیرد.

تنها راهی که می شد از برگزاری کنفرانس جلوگیری کرد،ناامن نشان دادن بغداد بود که صدّام به امنیت آن خیلی افتخار می کرد. خلبان شهید با پروازش باعث شد که این اجلاس برگزار نشود.

حق و باطل، نور و ظلمت، حباب و حقیقت هیچ گاه با هم برابر نیستند. باطل نیز چشم نوازی و جاذبه دارد. او با زینت

خود می تواند مسیر گام ها را عوض کند و سرنوشت ها را به گونه ای دیگر رقم بزند. او می تواند چنان در دل ها جای گیرد که یک قوم در کمتر از یک روز، چندین پیامبر خود را بکشند، پس از آن هم با خیالی آسوده و خاطری راحت به خرید و فروش و دلّالی خود مشغول شوند. او آن قدر کشش دارد که می تواند پس از ۹۵۰ سال، در مقابل تلاش شبانه روزی نبی الهی مقابله کند و در آخر هم فقط چند نفر به دعوت نورانی او روی بیاورند. هنگامی که از کنار او می گذرند انگشت تمسخر و هیاهو به سوی او دراز کنند و او را دیوانه و سفیه بخوانند. وقتی از پسرش خواست تا دیر نشده به خداوند ایمان بیاورد، او گفت: بر بلندای کوهی می روم،

آب به آن جا نخواهد رسید و نجات پیدا خواهم کرد.

روزی که خلیل اللّه تبر به دوش می گذارد و به بتکده می رود. گفتند: چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده؟کسی در جمع صدا زد:«جوانی را می شناسیم که همیشه در مورد خدایان صحبت می کرد، به او «ابراهیم» می گویند.»

او را حاضر کنید.

آیا تو بودی که با خدایگان ما چنین کردی؟

این کار بزرگ آن ها بوده، از خود آن ها که نقش بر زمین شده اند بپرسید. اگر توانستند صحبت کنند، پاسخ شما را خواهند گفت!

همه به فکر فرو رفتند و به خود بازگشتند. دانستند و اعتراف کرده اند که تاکنون چه ظلمی را بر خود روا داشته اند.

به ابراهیم گفتند: «تو خود می دانی که این ها یارای صحبت کردن را ندارند!»

آیا خدای یکتا را کنار گذاشته و چیزهایی را می پرستید که نه نفعی به شما می رسانند و نه سودی برایتان به ارمغان می آورند؟وای بر شما و هر آن چه که به جای خداوند عالم می پرستید. مگر شما عقل ندارید و اندیشه نمی کنید؟!

آنان که حقیقت را تلخ می دانند و در اوهام خود غوطه ورند، هرگز حاضر نیستند دست از سیاهی های خود بشویند، از باطل و تاریکی کوچ کنند و به کاروان نور بپیوندند.

جواب دادند: او را بسوزانید و به کمک خدایگانتان بشتابید.

دیری نخواهد پایید که توهّم ها رخت برخواهند بست و برای همیشه اثری از آن ها نخواهد ماند. آن روز چه نزدیک است!

سرزمین خاک های معطّر، نقش های زیادی از قافله نور در دل خود به یادگار دارد. کافی است درِ این خانه را بزنی و این نامه را باز کنی تا برایمان بگوید از هرآن چه که ناشنیده مانده و در زیر خروارها توهّم ما، مظلومانه مدفون شده...

هر چه با بی سیم با آخرین سنگر محدوده گروهان تماس گرفتیم، کسی جواب نداد. کم کم هوا تاریک شد. به فرمانده گفتم: می روم تا خبری بیاورم.

دشمن به خاطرحساسیت منطقه، آتش زیادی می ریخت. خودم را به سنگر رساندم. بی سیم چی در حالی که گوشی در دستش بود، از خستگی به خواب رفته بود؛ نوجوانی لاغر اندام با روحی بلند و قلبی پاک.خصوصیات اخلاقی او زبانزد همه بود.

بیدارش نکردم. بیش از دو ساعت کنار بی سیم چی نشستم. سر او را آرام روی زانوهایم گذاشتم تا راحت تر بخوابد. در عالم خواب شعری را زمزمه می کرد. کمی دقت کردم، می گفت: «حسین حسین می گیم می ریم کربلا گرچه بیاد بر سرمان هر بلا...»

صبح روز بعد برای سرکشی به نیروها به سمت سنگر او راه افتاد، قصد داشتم از او بخواهم خواب شب گذشته را برایم

تعریف کنـد. هنوز به پنجاه متری سـنگر او نرسـیده بودم. اوبا چنـد نفر مشـغول ساختن سـنگر بود که ناگهان گلوله خمپاره ای کنار او اصابت کرد و شاید این تعبیری بود برای خواب دیروز او؛ خوابی که از بیداری هم روشن تر بود.

عجیب است گروهی روزشان سرشار از توهّم و کوری است و کسانی هم در آشیانه پرنور خود، خواب را هم از آلودگی های توهّم شسته اند و دل را به دلداری سپرده اند که سال هاست زمین وعده آمدنش را می شنود و هنوز در خم یک زلف اوست. شب و روز به او سلام می کنند و از غم دوری او می نالند. روزی کف ها از روی این آب زلال برچیده خواهد

شد و روشنایی و صافی آب گوارا، همه چشم ها را به خود خیره خواهد ساخت. آب حیاتِ چشمه هستی خواهد جوشید و بانگ «أنا المهدی» سراسر هستی را فرا خواهد گرفت. آن روز هر کس که چشمی برای دیدن داشته باشد، به سوی او روانه خواهد شد و دست یاری اش را خواهد فشرد.

می گفت: ساعتی قبل از شهادتش، او را زیارت کردم. چهره اش بشاش تر بود. مرا در آغوش گرفت و گریستم. گفت: چرا گریه می کنی؟!

گفتم: امروز خیلی فرق کرده ای. لبخندی زد و گفت: نه، من همان «رسول عبادت» قبلی هستم!

ساعتی بعد به شهادت رسید. با خود گفتم: او پرنده آسمانی خود را برای پرواز آماده کرده بود.

رسول می گفت: اگر من به شهادت رسیدم، شما امام را تنها نگذارید. نگذارید انقلاب بی یار و یاور بماند...

همیشه با آوردن نام امام، اشک از چشمانش جاری می شد.

آن ها امامی را که نایب نور خدا بود، این گونه دوست داشتند، با بودن در کنار او این گونه از توهّمات فرار کردند و به ریسمان نور چنگ زدند، چه رسد به روزی که مولا و سرور و آقای امام بیاید و...

آن ها همان کسانی اند که در یک چشم به هم زدن در روزگار رهایی، خود را به آقایشان در جوار کعبه می رسانند. دیده اند

و به خوبی فهمیـده انـد که بـا امـام و بـا نور بودن، چقـدر با ظلمت و طاغوت و اوهام بودن متفاوت است. دیـده انـد نـدای «أنا المظلوم» امام بی پاسـخ مانده و هر کس در این رهگذر دنیا به فکر گذار و خوش گذرانی خود است. تنها کسـی که در آتش توهّمـات مـا بـا خون دل، هر لحظه دست به دعـا برایمـان برداشـته صاحب این زمان و این عالم است. اوست که در قنوت خود برای رهایی مان دعا می کند و بر تاریکی هایمان می گرید.

کعبه، منی، عرفات، مشعر و سنگریزه های مکّه انتظار آمدنش را می کشند، انتظار وصال و نورش را، شوق آن روزی که بیاید و با هر قدمش زمین را زنده کند و سپاهش شهرها را نورافشانی نماید.

برخی چه زیبا او را یافتند و بر پیمانش ماندند.

آخرین شب جمعه ای که دعـای کمیـل می خواندنـد، از اوّل دعـا عجیب گریه می کرد و امام زمان را صـدا می زد. نیمه های شب از خواب بیدار شد و به سجده رفت...

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹